

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

الحمد لله والمنة

کتابین کتاب جواب در زبان افغانی لسانی سومی

۱۳۰۹

مَعْرِفَةُ الْاَفْغَانِيَا

حسب رأيك

ملا جان محمد و ملا بسم الله

تاجران کتب شهر قندهار

کتابخانه اسلامیه کابل

Ketabton.com

با این نام مولودی عبدالرشید پشاور

دوہ و مباب پہ بیان کنیں نعت دسپیل سلین دے

پڑھغہ رسول مقبول می پڑ ہو رسول مقبول باشد رحمتہ للعالمین دے ورمت عالیان است پہ تحقیق خیر البشر دی ہ یقین بہترین بشر است محمد خیر الانام و محمد بہترین مخلوقات بود خیر خواہ دھرا امت دے خیر خواہ ہر امت است او چہ مشفق تو مور و پلاردی کہ مشفق از مادر و پدر است خود دہ پہ روی پیدا دہ ہم بروئے این پیدا شدہ است آخر ختم المسلمین و آخر ختم مرسلین بود	بیاد سرود دے پر رسولی بانہ درو بر رسول باشد چہ شفیع المذنبین دے کہ شفیع گناہ گاران است دہہ عالم سر و سردی مرہم عالم را سرد است و قاب قوسین چہی مقام قاب قوسین مقام او بود عام ددہ ہم شفاعت دے عام است شفاعت او حضرت ہسی شہ پار دی حضرت یحییٰ شہ پار است پیش و پس چہ خہ دنیادہ پیش و پس ہر کہ دنیا است ترا دم ہم اولین و از آدم ہم پیش بود
--	--

دریم باب پہ بیان کنیں ذکر داحی ابو

وہر چاوتہ معلوم دی وہ ہر کہ معلوم اند	کمال صحاب ددین مجوم ہم اصحاب ستارگان ہیں اند
--	---



بسم اللہ الرحمن الرحیم

پہ شازبہ گویا کرہ پہ شازبان گویا کن پہ سایہ می خنک بال کہ پہ سایہ اش شنگ بال کن پہ دوہ کونہ بہ مقبول شی در دو جہان مقبول ہے شوی لہ محنت بہ خان خلاص از محنت جان را راکنی دہہ ظلت علاج دے ہمہ تارکیہا را علاج است زرہ خالی مکرہ لہ فکرہ دل را خالی کن از فکر عاقبت ہم نابود دے عاقبت ہم نابود است	راشہ تکل دحق شاکرہ بیا ہمیشہ مرتق را ثنا کن دانشاپہ زمرہ کنبال کہ این ثنا در دل تہا کن کہ پہ دے ثنا مشغول شی اگر بیان ثنا مشغول ہے شوی کہ خپل وردی پہ خلاص اگر ورد خود با خلاص کنی دعہ و مرد ذرہ سراج دے ہو درد چراغ دل است نفس مہ کارہ بے ذکرہ نفس را کش بجز ذکر د دنیایہ خہ طیبود دے از دنیا کہ بجز ہے ہر دست
---	--

که شوک شی دحق په لودی
 اگر کسی بر طرف حق برود
 چو می نه چه غلط دوی شی
 جانے نباشد که اینها غلط شوند
 دحضرت هسی یاران دی
 یاران حضرت چنین اند
 دس رسول په تبع نبیایی
 به تبع رسول می شاید
 اول یار دده صدیق وو
 اول یار او صدیق بود
 له هر شخه ساکت وو
 از همه بجز ساکت یعنی خاموش بود
 دوه وم یار دده عم وو
 دویم یار ایشان عمر بود
 هم دحق باطل فارق وو
 هم فارق حق و باطل بود
 دسیم یار دده عثمان وو
 سوم یار ایشان عثمان بود
 ترحد زیات وو دده علم
 علم او از حد زیاده بود
 خار میاری علی وو
 چهارم یار ایشان علی بود

پر دی ستو بود لار گوری
 برین ستار با که اصحاب اند راه بریند
 پیچ و تاب لکه موی شی
 پیچ و تاب مانند موی شوند
 چه دده ددین پاسبان
 که پاسبانان دین اند
 چه هر شوک در و دپر والی
 که هر کس بر ایشان درود بخواند
 چه کامل دده تصدیق وو
 که تصدیق ایشان کامل بود
 خو پر دین باند ثابت وو
 و بر دین ثابت بود
 جو پر و شبان عدل وو
 که روشن آفتاب عدل بود
 پد می فرق کنس موافق وو
 و درین فرق موافق بود
 دحیاد سخا کان وو
 که کان حیا و سخا بود
 خوی خاصه وو دده حلم
 و حلم خاصه سیرت او بود
 چه همت دپر عالی وو
 که همت ایشان عالی بود

شجاعت می بید ریغ وو
 شجاعت ایشان بید ریغ بود
 ددوی مدح می تصویر کره
 مدح ایشان تصویر کردم
 که ددوی دروی دپاره
 که بر روی ایشان
 پیر محمد دیر کناه کارد
 پیر محمد بسیار تنگبار است
 معفرت لخدایه عواری
 معفرت از خدا می خواهد

دکافر کردن تیغ وو
 برانے گردن کافر تیغ بود
 بقلم می لب تحریر کره
 به قلم اندکے تحریر کردم
 ماهم و نه نجین غفاره
 ما هم بر بخش اے غفار
 له غفاره امید وار دی
 از غفار امید وار است
 کپه موی بیاب و یاری
 اگر یابد باز خوش گردد

خلو و بادی بیابن کنس مدح دشازاد سلیمان چه
 باب چهارم است در مدح شهنشاه سلیمان که
 نعمت می زه سر فرانشوم پایه مابین کنس خلق
 نعمت او سر فرزند شدم و در میان خلق
 ممتاز شوم مقدر می تره واجب می اشکر نعمت
 ممتاز شدم موجب من از ایشان بفرست شکر نعمت
 پر ما واجب دی
 بر من واجب است

پس له حمله له دس وده
 پس از حد درود
 شاه سلیمان حکم شو
 شاه سلیمان آفتاب حکم بود

سوه دشاه مدح مقصود
 شد مدح شاه مقصود من
 کل عالم پر منور شو
 همه عالم بر روشن شد

پدر عالم فیض وجود شاه
 بر عالم بختین از سخا شد
 دشاه تخت سلیمانی دی
 تخت شاه سلیمان است
 حضرت دین می محکم کرد
 دین حضرت را محکم کرد
 زیب زینت دی شاه علم
 شاه زیب زینت علم است
 پر مبدان دجنگ هم شیر
 در میدان جنگ هم شیر است
 صاعقه دده دقهر
 صاعقه قهر او
 دیر محکمی تخت و بخت
 بخت و تخت او بسیار منصوب است
 لذت عمری پر تر میخ کرد
 لذت عمر برودنخ گردانید
 سرکنش خصمی مقهور شه
 سرکنش دشمنش مغلوب شد
 پستان و ربانند بساد شو
 افغانان باو شاد شدند و او
 قند هار چه در هکت زندان
 قند هار که هر زندان بود

دعوت شکره مقصود شاه
 شکر نعمت مقصود شد
 عجب لطف بر دانی دی
 عجب لطف خدا است
 پد او سران می جمل کم کرد
 در دوران خود جهالت کم کرد
 سیالی نشسته خوک پشم
 برابر او در علم بچکس نیست
 داعی ایه حق شمشیر دمی
 در حق دشمن شمشیر است
 و لانه وی ددشمن نهرا
 دیران میکند شهر دشمن را
 پر دشمن می آرام تخت دمی
 بر دشمن آرام نطق است
 فراخ جهان می بانند سیم کرد
 کشاده جهان بر همچون سنج کرد
 په قلعه دغم محصور شه
 دور قلعه غم بند شد
 له همه غمه آزاد شوه
 از همه غم آزاد شدند
 بیانندان و مرتبه حیران و
 باز زندان باو حیران بود

په دی جنت نذیر سو
 درین وقت جنت نذیر شد
 من سبب دهر دولت دی
 امروز سبب هر دولت است
 که به بخت دسروز کاروی
 اگر بخت روزگار باشد
 شاه زاده دعلم کان می
 شهزاده کان علم است
 ددولت می زه دعا کرم
 از دولتش دعا میکند
 خوا مکان دبقا وینه
 تمام مکان بقا باشد
 چه عالم باندر روشن می
 که عالم برین روشن است
 پیر محل عزیز ناتوان دی
 پیر محل عزیز ناتوان است
 که هر خوملاح تحریر که
 اگر هر چند می تحریر کند
 شاهزاده مدح ده دی
 لوح شهزاده بسیار است

هم دمصر دلپذیر سو
 هم از مصر دلپذیر شد
 سر چشمه دهر نعمت دی
 سر چشمه هر نعمت است
 دده عمر دی بی شماروی
 عمر او بسیار باشد دی
 من رونق ددرست جهان
 امروز رونق تمام جهان است
 د بخت خواست تلخ حلا
 سوال بختش بیشتر از خدا میکند
 دا افتاب دی رکی لوبینه
 این آفتاب خدا نگاهدارد
 تمام ملک با پد ده کلشن دی
 تمام ملک بر او کلشن است
 سراسره کل نقصان دی
 سراسر همه نقصان است
 په بیان کبش به تقصیر
 در بیان تقصیر کند
 تر حساب تر شمار که تیره
 از اندازه حساب زیاد است

پنجم باب بیابان ده خوالفاطیو بادشاهان

او حاکمان و هسی نوری اهل دیوان دیر استعما الیه
و حاکمان و بیخین دیر اهل دیوان بسیار استعمال میکنند

فرمان و سرکوه - فرمان داخله - فرمان مه و رکوه - فرمان
فرمان بده - فرمان بدار - فرمان بده - فرمان
 و سرکوه سو - فرمان و سرکوه سوی دی - فرمان به و سرکوه
داده شد - فرمان داده شده است - فرمان خواهد داد -
 فرمان و سرکوه سو - فرمان و سرکوه سوی ندی -
فرمان داده شد - فرمان داده شده است -
 فرمان به و سرکوه کرسی - فرمان بی و سرکوه - فرمان بی
فرمان داده خواهد شد - فرمان را داد - فرمان را
 و سرکوه دی - فرمان به و سرکوه دی - فرمان بی و سرکوه
داده است - فرمان را خواهد داد - فرمان را نداده -
 فرمان بی و سرکوه ندی - فرمان به و سرکوه ندی - فرمان
فرمان نداده است - فرمان را نخواهد داد - فرمان
 دی و سرکوه - فرمان دی و سرکوه دی - فرمان به و سرکوه
را دادی - فرمان را داده است - فرمان را نخواهد داد
 فرمان دی و سرکوه - فرمان دی و سرکوه ندی - فرمان به و سرکوه
فرمان را ندادی - فرمان را نداده است - فرمان را نخواهد داد
 فرمان بی و سرکوه - فرمان بی و سرکوه دی - فرمان به و سرکوه
فرمان را نداده ای - فرمان را نداده ایم - فرمان را نخواهد داد

فرمان بی و سرکوه - فرمان بی و سرکوه ندی - فرمان به و سرکوه
فرمان را ندادم - فرمان را نداده ایم - فرمان را نخواهد داد
 فرمان و کتبه - فرمان مکتبه - فرمان تمام سو - فرمان تمام
فرمان بنویس - فرمان بنویس فرمان تمام شد - فرمان شد تمام -
 فرمان و کتبه سو - فرمان کتبه سوی ندی - فرمان به و کتبه سوی
فرمان نوشته شد - فرمان نوشته شده است - فرمان نوشته خواهد شد
 فرمان به و کتبه سو - فرمان کتبه سوی ندی - فرمان به و کتبه سوی
فرمان نوشته نشد - فرمان نوشته نشده است - فرمان نوشته نخواهد شد
 فرمان به و کتبه - فرمان کتبه ندی - فرمان دی و کتبه
فرمان بی نویسی - فرمان نوشته است - فرمان را نوشتی -
 فرمان به و کتبه - فرمان دی ندی کتبه - فرمان کتبه و کتبه
فرمان را نخواهی نوشت - فرمان را نه نوشته ای - فرمان را نوشته ای
 فرمان بی و کتبه - فرمان بی کتبه ندی - فرمان به و کتبه
فرمان را نوشتم - فرمان را نوشته ایم - فرمان را خواهیم نوشت
 فرمان بی نه و کتبه - فرمان بی ندی کتبه - فرمان به نه و کتبه
فرمان را نه نوشتم - فرمان را نه نوشته ایم - فرمان نخواهم نوشت
 فرمان بی و کتبه - فرمان بی کتبه ندی - فرمان به و کتبه
فرمان را نوشت - فرمان را نوشته است - فرمان را خواهد نوشت
 فرمان بی نه و کتبه - فرمان بی ندی کتبه - فرمان به نه و کتبه
فرمان را ننوشت - فرمان را ننوشته است - فرمان را نخواهد نوشت
 دیوان و کوه - دیوان مه کوه - دیوان دی بینه و کوه - دیوان بی بینه
دیوان بکن - دیوان کن - دیوان را خوب کردی - دیوان خوب کردی

دیوان ی و کړ - دیوان ی کړی دی - دیوان به و کړی -
 دیوان کړه - دیوان کرده است - دیوان خواهد کرد -
 دیوان ی نه و کړ - دیوان ندی کړی - دیوان به نه و کړی -
 دیوان نه کرد - دیوان نه کرده است - دیوان نخواهد کرد -
 دیوان و سو - دیوان سو می دی - دیوان به و سی -
 دیوان شد - دیوان شده است - دیوان خواهد شد -
 دیوان نه و سو - دیوان ندی سوی - دیوان به نه و سی -
 دیوان نشد - دیوان نشده است - دیوان نخواهد شد -
 دیوان دی و کړ - دیوان دی کړی دی - دیوان به و کړ -
 دیوان را کردی - دیوان را کرده اید - دیوان خواهد کردی -
 دیوان دی نه و کړ - دیوان دے نه دی کړی - دیوان به نه و کړ -
 دیوان را نکردی - دیوان را نکرده اید - دیوان را نخواهد کردی -
 دیوان می و کړ - دیوان می کړی دی - دیوان به و کړم -
 دیوان را کردم - دیوان را کرده ایم - دیوان را نخواهم کرد -
 دیوان می نه و کړ - دیوان می ندی کړی - دیوان به نه و کړم -
 دیوان را نکردم - دیوان را نکرده ایم - دیوان را نخواهم کرد -
 محصل ولینه - محصل مه لینه - محصل شخ لره لینه -
 محصل را نفرست - محصل را بفرست - محصل را چرا بفرستی -
 محصل ی وه لینه - محصل ی لینلی دی - محصل وه لینه -
 محصل را نفرستاد - محصل را فرستاده است - محصل را خواهد فرستاد -
 محصل نه وه لینه - محصل ی لینلی محصل نه ولین -
 محصل را نفرستاد - محصل را فرستاده است - محصل را نخواهد فرستاد -

محصل دی وه لینه - محصل دی لینلی دی - محصل به ولین -
 محصل را فرستادی - محصل را فرستاده - محصل را خواهد فرستاد -
 محصل دی نه ولینه - محصل دی نه لینلی - محصل به نه ولین -
 محصل را نفرستادی - محصل را نفرستاده - محصل نخواهد فرستاد -
 محصل می وه لینه - محصل می لینلی دی - محصل به وه لینه -
 محصل را فرستادم - محصل را فرستاده ایم - محصل را خواهیم فرستاد -
 محصل نه وه لینه - محصل می لینلی محصل نه ولین -
 محصل را نفرستادم - محصل را نفرستاده ایم - محصل نخواهم فرستاد -
 وهل کوه - وهل مه کوه - وهی - مهی وهه - وهل شخ لره کوی -
 زون کن - زون کن - بزین ویرا - بزین ویرا - زون چرا میکنی -
 وه په واهه - وهلی دی - وه بیه وهی - نه وه واهه - نه دهل -
 زودش - زده است - خواهد زد - زودش - زوده است -
 نه بیه وهی - وه دی واهه - وهلی دی - وه بیه وهی -
 نخواهد زد - زدی - زده ای - خواهد زد -
 وه می واهه - وهلی دی - وه بیه وهه - نه می وه واهه -
 زوم - زده ام - خواهم زد - زوم -
 نه دی وهلی - نه بیه وهه - تول کوه - تول مه کوه -
 زوده ایم - خواهیم زد - بستن کن - بستن کن -
 وه یه تری - مه یه تری - شخ لره یه تری - پر شخی تری - بیگناه دهی -
 بستن کن - بستن کن - چرا میکنی - بر چه بندی - بخت است -
 وه یه تری - تول ی دی - وه بیه تری - نه یه تری -
 بستن کن - بستن کن - خواهد بست - بست -

نه بيه دي تولى - نه بيه وه تری - وه دی تاره - تری دی دی -
 نه بيه بست - خواهه بست - بست - بست
 وه بيه تری - نه دی وه تاره - نه دی دی تری - نه بيه وه تری
 خواهه بست - نه بست - نه بست - خواهه بست
 وه می تاره - تری می دی - وه بيه تری - نه می و تاره -
 بست - بست ایم - خواهه بست - نه بست
 نه می دی تری - نه بيه وه تری - نه بيه پخاره تختایر کم
 نه بست ایم - خواهه بست - نه بگردش - نه بگردش
 فلانا عرض لوه راوله - فلانا راوله - شه په کاره - شه په کاره
 فلانا را به عرض بیار - فلانا را بیار - چه بکارت چه میکنی
 رایبه ووست - راوستلی می دی - رایبه ولی - نه په را ووست
 آورد - آورده هست - خواهه آورد - نه آورد دی
 نه په دی راوستلی نه بيه را ولی - را دی ووست - راوستلی دی
 نه آورده هست - نه خواهه آورد - آوردی - آورده
 رایبه ولی - نه دی را ووست - نه دی دی راوستلی - نه بيه را ولی
 خواهه آورد - بیار دی - نه آورده - خواهه آورد
 رای می ووست - راوستلی می دی - رایبه ول - نه می را ووست
 آوردیم - آورده ایم - خواهه آورد - نه آوردیم
 نه می دی راوستلی - نه بيه را ول - سلام و کره - سلام مه کره -
 نه آورده ایم - خواهه آورد - سلام کن - سلام کن
 سلام شه لوه کو - سلام می و کر - سلام می و کر - سلام می و کر
 سلام چرا میکنی - سلام را کرد - سلام را کرده است - سلام را خواهه کرد

سلام می نه و کر - سلام می نه دی کر - سلام مه نه و کر - سلام می و کر
 سلام را کرد - سلام را کرده است - سلام را خواهه کرد - سلام کردی
 سلام می کر می - سلام مه و کر - سلام مه نه و کر - سلام می نه دی کر
 سلام کرده - سلام خواهه کرد - سلام نکردی - سلام را کرده -
 سلام مه نه و کر - سلام و کر - سلام می کر می - سلام مه و کر
 سلام را خواهه کرد - سلام کردیم - سلام کرده ایم - سلام خواهه کرد
 سلام مه نه و کر - سلام می کر می - سلام مه نه و کر
 سلام نکردیم - سلام نکرده ایم - سلام خواهه کرد
 خلعت مه و سر کوه - خلعت و سر کوه - خلعت و چانه و سر کوه -
 خلعت مه - خلعت بده - خلعت بده
 خلعت و اغندا - خلعت مه اغندا - خلعت و اغندا
 خلعت پوش - خلعت پوش - خلعت با پوشید
 خلعت می اغندا می - خلعت مه و اغندا - خلعت مه و اغندا
 خلعت را - پوشیده هست - خلعت را خواهه پوشید - خلعت را پوشید
 خلعت نه دی اغندا - خلعت مه و اغندا - خلعت دی و اغندا
 خلعت را پوشیده هست - خلعت را خواهه پوشید - خلعت را پوشید
 خلعت می اغندا می - خلعت مه و اغندا - خلعت مه و اغندا
 خلعت را پوشیدیم - خلعت خواهه پوشید - خلعت را پوشیدیم
 خلعت می اغندا می - خلعت مه و اغندا - خلعت مه و اغندا
 خلعت پوشیدیم - خلعت را خواهه پوشید - خلعت را پوشیدیم

نه راغلم - نه ییم راغلی - نه بیسم را - مواجب ورکه
 نه آدم - نه آور ایم - نخواهم آمد - مواجب بده
 مواجب مه و ساکوه - مواجب چادی - مواجب نسته
 مواجب مه - مواجب از کیفیت - مواجب نیست
 مواجب و سرکر - مواجب و سرگری - مواجب به ورگری
 مواجب داد - مواجب داده هست - مواجب خواهد داد
 مواجب نه ورکر - مواجب نه ندی و سرگری - مواجب نه و سرگری
 مواجب نداد - مواجب نداده هست - مواجب نخواهد داد
 مواجب و سرکر - مواجب و سرگری - مواجب به ورکر
 مواجب دادی - مواجب داده لید - مواجب نخواهی داد
 مواجب نه و سرکر - مواجب نه ندی و سرگری - مواجب نه و سرگری
 مواجب نادای - مواجب نداده - مواجب نخواهی داد
 مواجب و سرکر - مواجب و سرگری - مواجب به ورکر
 مواجب دادم - مواجب داده ایم - مواجب نخواهم داد
 مواجب نه و سرکر - مواجب نه ندی و سرگری - مواجب به و سرگری
 مواجب را ندادم - مواجب نداده ایم - مواجب نخواهم داد
 مواجب و سرکر سو - مواجب و سرگری سو دی - مواجب و سرگری
 مواجب داده شد - مواجب داده شده هست - مواجب داده خواهد شد
 مواجب و سرکر سو - مواجب و سرگری سوی ندی - مواجب و سرگری
 مواجب داده شد - مواجب داده شده هست - مواجب داده خواهد شد
 لبسکر تول که - لبسکر مه تولوه - لبسکر چالره تو کو
 قشون جمع کن - قشون جمع کن - قشون را بهر که جمع میکنی -

خلعت می ندی اغستی - خلعت به نه واغندم -
 خدمت را بپوشیده ایم - خدمت را نخواهم پوشید
 خانان دی راسی - خانان دی ندراشی - خانان شه کارلوی
 خانان بیاید - خانان بناید - خانان چه کار دارد
 خانان راغله - خانان راغلی دی - خانان به راسی -
 خانان نه آمدند - خانان نه آمده اند - خانان نخواهند آمد
 خانان نه راغله - خانان ندی راغلی - خانان به ندراشی
 خانان نه آمدند - خانان نه آمده اند - خانان نخواهند آمد
 تاسی راغلاست - تاسی راغلی یاست - تاسی به راسی
 شما آمدید - شما آمده اید - شما نخواهید آمد
 تاسی نه راغلاست - تاسی نه یاست اغلی - تاسی به ندراسی
 شما نه آمدید - شما نه آمده اید - شما نخواهید آمد
 موز سر اغلو - موز راغلی یو - موز به راسو -
 مایان آمدیم - مایان آمده ایم - مایان نخواهیم آمد
 موز نه راغلو - موز نه یور اغلی - موز به ندراسو -
 مایان نه آمدیم - مایان نه آمده ایم - مایان نخواهیم آمد
 راعنی - راعلی دی - رابسی - ندراعنی - ندی راغلی -
 آمد - آمده هست - خواهد آمد - نه آمد - نه آمده هست
 نه به راسی - راغلی - راغلی می - رابسی - ندر اغلی -
 نخواهد آمد - آمدی - آمده امی - نخواهی آمد - نه آمدی
 نه می راغلی - نه به سر را - راغلم - راغلی می - رابسم
 نخواهی آمد - نخواهم آمد - آمده ایم - نخواهم آمد -

نسان دی نه و نیو - نسان دی نه دی نیولی - نسان نه وه نس
 نسان را نگرفتی نسان را نگرفته نسان را نخواستی گرفت -
 نسان می وه نیو - نسان می نیولی می - نسان به ونس
 نسان گر فتم نسان را گرفته ایم - نسان خواهم گرفت -
 نسان می نه وه نیو - نسان می ندی نیولی - نسان نه وه نس
 نسان نگر فتم نسان نگر فتمه ایم - نسان نخواستیم گرفت -
 شماره - یا حساب هم پید غه رنگ زده کرد - وایه شماره
 شمار کن و حساب راهم بهین قسم یاد بگیر - بگو شماره را
 وه نیوه - شماره می نیولی ده - شماره سه به وه نشی
 گرفت - شماره را گرفته ست - شماره را خواهد گرفت
 حساب وه نیوه - حساب می نیولی ده - حساب به وه نشی
 حساب را گرفت حساب را گرفته ست حساب را خواهد گرفت
 هم دغه ویل سی - وه یه کنه - مه یه کنه - خوی کن -
 هم بهین قسم گفته میشود - شمار - شمار - چند میثاری
 وه می کنل - کنلی می دی - وه بیه کنهی - نه می وه کنل -
 شرد شرده است بشمارد - نه شرد
 نه یه دی کنلی - نه بیه وه کنهی - وه دی کنل -
 شرده است شرد شرد خواهد شرد شردی -
 کنلی دی دی - وه بیه کنل - نه دی وه کنل -
 شرد شرد - خواهی شرد - شردی
 نه دی دی کنلی - نه بیه وه کنل - وه می کنل -
 شرد شرد - خواهی شرد - شردم -

لیسکر در ست نه لوی لیسکر بی حساب ده - لیسکر خوا سرد -
 قشون آراسته ندارد - قشون بی حساب است قشون خوار است
 لیسکر می قول کر - لیسکر می قول کر می - لیسکر به قول کر می -
 قشون را جمع کرد قشون را جمع کرده است قشون را جمع نخواهد کرد
 لیسکر می قول نکر - لیسکر قول کر می نکر - لیسکر به قول نکر می -
 قشون را جمع نکرد قشون را جمع کرده است قشون جمع نخواهد کرد
 لیسکر می قول کر - لیسکر می قول کر می - لیسکر به قول کر -
 قشون را جمع کردی قشون را جمع کرده - قشون را جمع نخواهی کرد
 لیسکر می قول نکر - لیسکر می قول کر می نکر - لیسکر به قول نکر -
 قشون را جمع نکردی قشون را جمع کرده - قشون را جمع نخواهی کرد
 لیسکر می قول کر - لیسکر می قول کر می - لیسکر به قول کر -
 قشون را جمع کردم قشون را جمع کرده ایم قشون را جمع نخواهم کرد -
 لیسکر می قول نکر - لیسکر می قول کر می نکر - لیسکر به قول نکر -
 قشون را جمع نکردم قشون را جمع کرده ایم قشون را جمع نخواهم کرد -
 نسان و نس - نسان مدلسه - نسان دی لاندی نیولی
 نسان بگیر - نسان بگیر - نسان را هنوز نگرفته ای
 نسان می وه نیو - نسان می نیولی ده - نسان به وه نشی -
 نسان را گرفت - نسان را گرفته ست - نسان را خواهد گرفت
 نسان می نه وه نیو - نسان می ندی نیولی - نسان نه وه نشی
 نسان را نگرفت - نسان را نگرفته است - نسان نخواستیم گرفت
 نسان دی وه نیو - نسان دی نیولی دی - نسان به وه نشی -
 نسان را گرفت - نسان را گرفته ست - نسان را خواهی گرفت

گنله دی - وه بیه گنهم - نه می وه گنهل -
 شمرد ام ^{خواهم شمرد} ^{نه شمرد}
 نه می دی گنهل - نه بیه وه گنهم - بنکار و کوه -
 شمرد ام ^{خواهم شمرد} ^{نه شمرد}
 بنکار مه کوه - په بنکار پس عبث عمر ضایع کیری -
 شکار کن ^{صه و بنال} ^{شکار عبث عمر ضایع} ^{نه شود}
 بنکار که و کبر بالک نسته - بنکار مباح دی - بنکار
 شکار اگر کنی ^{باک نیست} ^{شکار مباح است} ^{شکار}
 نه دی که کله - غم به دی لر می کوی له دل -
 خوب است ^{گاه گاه} ^{غم شاد دور} ^{میکنه} ^{از دل}
 شاه زاده حنا پنبکار ووت - پنبکار به ووزی -
 شهزاده ^{صاحب به شکار بیرون شد} ^{به شکار بیرون خواهد شد} ^{می}
 پنبکار و تلحی - پنبکار وه نه ووت - پنبکار به نه ووز
 به شکار بیرون شده است ^{به شکار بیرون نشد} ^{به شکار بیرون نخواهد شد}
 پنبکار و تلحی ندی - پنبکار وه ووت - په بنکار به ووزی -
 به شکار بیرون شده است ^{به شکار بیرون شدی} ^{به شکار بیرون نخواهی شد}
 پنبکار و تلحی - پنبکار نه ووت - پنبکار به نه ووز -
 به شکار بیرون شده ^{به شکار بیرون نشدی} ^{به شکار بیرون نخواهی شد}
 پنبکار و تلحی نه می - په بنکار وه و تم - په بنکار به ووزم -
 به شکار بیرون شده ^{به شکار بیرون شدم} ^{به شکار بیرون خواهم شد}
 پنبکار و تلحی بهم - پنبکار نه ووت - په بنکار به نه ووزم
 به شکار بیرون شده ایم ^{به شکار بیرون نشدم} ^{به شکار بیرون نخواهم شد}

پنبکار نه می وتلی - شپیرم ناپیدیا گنهم هغولفا ظوحه انور خلق وانی
 پنبکار نه ام بیرون ^{ششم} ^{باب در میان همان} ^{لفظها که این دیگر مردم مکتوبه}
 بازار لوه ولا رسه - بازار لوه مخه - بازار اسر خه کوه -
 بازار برو ^{بازار مرو} ^{بازار چه} ^{بیکینی}
 بازار د بیکاک و کاردی - چه پلیسه نه لوب بازار مه وینه
 بازار مر بیکاران را کار است ^{که پول} ^{نداری} ^{بازار زمین}
 و بازار نه دی هغه شی چه پیسه لوی - چه پیسه لوی هغه شی
 به بازار ^{همو} ^{برود که پول دارد} ^{که پول ندارد همو نرود}
 بازار لوه ولا رسه - بازار لوه تللی بهم - بازار لوه به ولا رسه -
 بازار رفتم ^{بازار رفتم ایم} ^{بازار خواهیم رفت}
 بازار لوه نه ولا رسه - بازار لوه نیم تللی - بازار لوه به نه ولا رسه
 بازار زفتم ^{بازار زفتم ایم} ^{بازار نخواهم رفت}
 بازار اولای - بازار لوه تللی می - بازار لوه به ولا رسه -
 بازار رفتی ^{بازار رفتم} ^{بازار خواهی رفت}
 بازار لوه نه ولا رسه - بازار تللی نه می - بازار لوه به ولا رسه
 بازار زفتمی ^{بازار زفتم} ^{بازار نخواهی رفت}
 بازار لوه ولا رسه - بازار لوه تللی دی - بازار لوه به ولا رسه
 بازار رفت ^{بازار رفتم است} ^{بازار خواهد رفت}
 بازار لوه نه ولا رسه - بازار لوه ندی تللی - بازار لوه به نه ولا رسه
 بازار زفتم ^{بازار زفتم است} ^{بازار نخواهد رفت}
 سودا و کوه - سودا مکوه - شیطان گران دی -
 سودا کن ^{سودا کن} ^{چیتا} ^{گران است}

تقصان شی - سود به وه نکر - زیان به وکر - شو وخت
 نقصان میشود سود نخواهی کرد زیان خواهی کرد - چند وقت
 وه درینزه - رخت به ارزان سی - سودا به وکره -
 ایشاده شو رخت ارزان میشود سودا کرد
 سودا به کپی ده - سودا به وگری - سودا به نه وکره -
 سودا کرده هست سودا خواهد کرد سودا نکرد
 سودای نده کپی - سودا به نه وکپی - سودای وکره -
 سودا نکرده هست سودا نخواهد کرد سودا کردی
 سودای کپی ده - سودا به وکر - سودای نه وکره -
 سودا را کرده سودا خواهی کرد - سودا نکردی
 سودای نده کپی - سودا به نه وکر - سودای وکره -
 سودا را نکرده سودا را نخواهی کرد سودا را کردم
 سودای کپی ده - سودا به وکریم - سودای نه وکره -
 سودا را کرده ایم - سودا را خواهیم کرد سودا را نکردم
 سودای نده کپی - سودا به نه وکریم - کبنت و سو -
 سودا را نکرده ایم - سودا را نخواهیم کرد - کبنت شد
 کبنت نه و سو - کبنت بنده دی - کبنت بنه ندی -
 کبنت نش کبنت خوبست کبنت خوب نیست
 کبنت سرخی وه واهه - کبنت وکره - کبنت مه کوه -
 کبنت سرخی زد کبنت بکن کبنت مکن
 کبنت خواری خواری - د کبنت اوس وخت ندی
 کبنت خواری بخواهد از کبنت الحال وقت نیست

د کبنت وخت لا پس دی - کبنت بر وکره - کبنت دیر مه کوه -
 از کبنت وقت بنویس دست - کبنت بسیار بکن - کبنت بسیار مکن -
 واک بدی به وه نه رسیدی - او به پر وچه -
 توت شما باو نخواهد رسید - آب برود خشک خواهد شد -
 حاصل بدی له لاس ووزی - خواری بدی هبط سی
 حاصل شما از دست بیرون خواهد شد خواری شما هبط خواهد شد
 کبنت ی وکر - کبنت ی کپی دی - کبنت به وکپی -
 کبنت را کرد کبنت کرده است کبنت خواهد کرد -
 کبنت ی نه وکر - کبنت ی نده کپی - کبنت به نه وکپی
 کبنت را نکرد کبنت را نکرده است کبنت را نخواهد کرد -
 کبنت دی وکر - کبنت دی کپی دی - کبنت به وکر -
 کبنت کردی کبنت کرده کبنت خواهی کرد -
 کبنت دی نه وکر - کبنت دی نده کپی - کبنت به نه وکر -
 کبنت را نکردی کبنت را نکرده کبنت را نخواهی کرد
 کبنت می وکر - کبنت می کپی دی - کبنت به وکریم -
 کبنت را کردم کبنت کرده ایم - کبنت خواهیم کرد - واکم
 کبنت می نه وکر - کبنت می نده کپی - کبنت بنه ندی -
 کبنت نکردم کبنت نکرده ایم - کبنت نخواهیم کرد -
 او به وچی کره - او به مه وچوه - که او به وچی کپی
 آب خشک مکن آب مکن خشک اگر آب خشک کنی - کپی
 نشالی به لاس ووزی - او به و سر کوه چه شالی او به -
 شایها از دست بیرون میشود آب بده که شالی را آب کنده

باغی خراب کر - باغی خراب کوی دی - باغ به خراب کوی -
 باغ را خراب کرد - باغ را خراب کرده است - باغ را خراب خواهد کرد
 باغی خراب نکړ - باغی خراب کوی ندی - باغ به خراب نکړی
 باغ را خراب نکړو - باغ را خراب نکرده است - باغ را خراب نخواهد کرد
 باغ دی خراب کر - باغ دی خراب کوی دی - باغ به خراب کر -
 باغ را خراب کردی - باغ را خراب کرده ایم - باغ را خراب خواهیم کرد
 باغ دی خراب نکړ - باغ دی خراب کوی ندی - باغ به خراب نکړی
 باغ را خراب نکړدی - باغ را خراب نکرده ایم - باغ را خراب نخواهیم کرد
 باغ می خراب کر - باغ می خراب کوی دی - باغ به خراب کریم -
 باغ را خراب کردیم - باغ را خراب کرده ایم - باغ را خراب خواهیم کرد
 باغ می خراب نکړ - باغ می خراب کوی ندی - باغ به خراب نکړیم
 باغ را خراب نکړدیم - باغ را خراب نکرده ایم - باغ را خراب نخواهیم کرد
 لو وکړه - لومکوه - لوخواری ده - لوکلې سو - لوکلې سو دی
 درو بکن درو بکن - درو خوری است - درو شروع شد - درو شروع شده است
 لو بکلی سی - لوی کلی سو - لوی کلی سوی حی - لوبدی کلی سی -
 درو شروع خواهد شد - درو شروع شد - درو شروع شده است - درو شروع خواهد شد
 لودی کلی سو - لودی کلی سودی - لوبدی کلی سی -
 درو شروع شد - درو شروع شده است - درو شروع خواهد شد -
 لودی کلی سو - لودی کلی سوی ندی - لوبدی کلی سی -
 درو شما شروع نشد - درو شما شروع نشده است - درو شما شروع خواهد شد

اوبه وچی سو - اوبه وچی سوی دی - اوبه به وچی سو -
 آب خشک شد - آب خشک شده است - آب خشک خواهد شد
 اوبه وچی نسو - اوبه وچی سوی ندی - اوبه به وچی نسوی
 آب خشک نشد - آب خشک نشده است - آب خشک نخواهد شد
 اوبه می وچی کر - اوبه می وچی کوی حی - اوبه به وچی کوی -
 آب را خشک کرد - آب را خشک کرده است - آب را خشک خواهد کرد
 اوبه می وچی نکړ - اوبه می وچی کوی ندی - اوبه به وچی نکړه -
 آب را خشک نکړو - آب را خشک نکرده است - آب را خشک نخواهد کرد
 اوبه دی وچی کر - اوبه دی وچی کوی حی - اوبه به وچی کوی -
 آب را خشک کردی - آب را خشک کرده ایم - آب را خشک خواهیم کرد
 اوبه دی وچی نکړی - اوبه دی وچی کوی ندی - اوبه به وچی نکړی
 آب را خشک نکړدی - آب را خشک نکرده ایم - آب را خشک نخواهیم کرد
 اوبه می وچی کر - اوبه می وچی کوی حی - اوبه به وچی کریم -
 آب را خشک کردیم - آب را خشک کرده ایم - آب را خشک خواهیم کرد
 اوبه می وچی نکړ - اوبه می وچی کوی ندی - اوبه به وچی نکړیم
 آب را خشک نکړدیم - آب را خشک نکرده ایم - آب را خشک نخواهیم کرد
 باغ کبینهوه - باغ مده کبینهوه - باغ پوچی کوه - باغ پوچی مکوه
 باغ بنشان - باغ نشان - باغ را پوچی کن - باغ را پوچی کن
 باغ شاین سو - باغ شاین سو - باغ بلی وه واهه
 باغ سبز شد - باغ سبز شد - باغ تازه زد -
 باغ انگور وکړه - باغ انگور نه وکړ - سر درخت باوه رزاهه -
 باغ انگور کرد - باغ انگور نکرد - سر درخت را با درخت

لومی کله شو - لومی کله سوئی دی - لوبه می کله سی
 دردم شروع شد دردم شروع شده است دردم شروع خواهد شد -
 لومی کله نشو - لومی کله سوئی ندی - لوبه می کله نشی
 دردم شروع نشد دردم شروع نشده است دردم شروع خواهد نشد
 لوی وکری - لوی کری دی - لوبه وکری - لوی به نه وکری -
 درو کرده - درو کرده است درو خواهد کرد - درو نکرد -
 لوی ندی کری - لوبه نه وکری - لودی نه وکری
 درو نگرفته است درو نخواهد کرد - درو کردی
 لودی کری دی - لوبه وکری - لودی نه وکری
 درو کردی درو خواهد کرد - درو را نکردی -
 لودی ندی کری - لوبه نه وکری - لوسه وکری -
 درو نگرفته - درو نخواهی کرد - درو کردم
 لومی کری دی - لوبه وکرم - لوسه نه وکری -
 درو کرده ایم - درو خواهیم کرد - درو نکردم
 لومی ندی کری - لوبه نه وکرم - لوپریووت
 درو نگرفته ایم درو نخواهم کرد - درو افتاد
 لوپریووتی می - لوبه پریوزی - درمنده کوته
 درو افتاده است درو خواهیم افتاد خرمن کوب
 درمنده کوته - درمنده ترکو مکه کوته
 خرمن کوب خرمن را تاکی می کوبی -
 ویش پری و اخسته - ویش پری اخستی ده -
 از ده سال را برداشت از ده سال را برداشته است

ویش پریه واخلی - ویش پردی و اخسته -
 از ده را خواهد برداشت از ده را برداشتی
 ویش پردی اخستی ده - ویش پریه واخلی -
 از ده را برداشته از ده را خواهی برداشت
 ویش پری و اخسته - ویش پریه اخستی ده -
 از ده را برداشتم از ده را برداشته ام
 ویش پریه واخلی - سبزکال پریوانی ده -
 از ده را بر میدارم امسال پریوانی است
 کاختی دی رب نه را ولی - کاختی نسته خدای دی
 قسط را رب بیاورد قسط نیست رب العالمین
سر دشا هزاره صنالری - چه سر چشمه جوئی
 سر شنزاده صاحب داشته باشد که سر چشمه سخا در کم است
 آمین - آمین - آمین - دادعای می قبوله کری مبین
 استجب استجب استجب این دعا من را قبول کند تا در مبین
اوم باب پیدیان کبش خوراک او دشمن او دشمن
 هفتم باب در بیان خوراک دشمنین و دشمن
 خواره و خوراک - خواره و خوراک - خواره و خوراک
 طعام بخور طعام بسید بخور چیز بخور
 خواره لب خوراک - هر رنات خواره بدی رنخوراک
 چیز کم بخور هر قسم خوردنیها شمارا بخور خواهد کرد
 دودی به و خوراک - دودی به خوراک - دودی و خوراک
 نان را خورد نان را خورده است - نان را خواهد خورد -

دودی به نه و خورده - دودی به نده خورده -
 نان را نخورد نان را نخورده است
 دودی به نه و خوری - دودی دی و خورده -
 نان را نخواهد خورد نان را خوردی -
 دودی دی خورلی ده - دودی به و خوری -
 نان را نخورده نان را خواهی خورد -
 دودی دی نه و خورده - دودی دی نده خورلی -
 نان را نخوردی نان را نخورده
 دودی به نه و خوری - دودی می و خورده -
 نان را نخواهی خورد نان را خوردم
 دودی می خورلی ده - دودی به و خوردم
 نان را نخورده ایم نان را خواهیم خورد
 دودی می نه و خورده - دودی می نده خورلی
 نان را نخوردم نان را نخورده ایم -
 دودی به نه و خوردم - اوبه و شنبه اوبه شنبه
 نان را نخوردم خورد آب بخورد آب نخورد
 اوبه که پیری و شنبه نش بدن
 آب کم خورد آب اگر بسیار بخوری شکم شمارا ازیم
 و کابری - او خوب بدی پیر که - اوبه و شنبه
 یکسده خواب شمارا بسیار خواهد کرد - آب خورد
 اوبه و شنبه دی - اوبه به و شنبه
 آب خورده است آب را خواهد خورد

اوبه و شنبه - اوبه و شنبه - اوبه و شنبه
 آب نخورد آب نخورده است
 نه و شنبه - اوبه دی و شنبه - اوبه دی شنبه
 نخواهد خورد آب خوردی آب خورده
 اوبه به و شنبه - اوبه دی نه و شنبه - اوبه دی نده
 آب خواهی خورد آب را نخوردی آب را نخورده
 اوبه به و شنبه - اوبه می و شنبه - اوبه می شنبه
 آب را نخواهی خورد آب را خوردم آب را خورده ایم
 اوبه به و شنبه - اوبه می و شنبه - اوبه می نده
 آب را خواهیم خورد آب را نخوردم آب را نخورده ایم -
 اوبه به نه و شنبه - پوین و اغنده - پوین و اغنده
 آب را نخوریم خورد پوشاک درخت پوشاک درخت پوشاک
 پوین لب اغنده - سادگی ده - دیر پوین و اغنده
 رخت کم پوش - که سادگی است بسیار رخت پوش
 اسراف دی - اسراف بددی - قبا و اغسته
 که اسراف است اسراف بدست قبارا پوشیده
 قبا و اغسته ده - قبا به و اغندی - قبا و اغسته
 قبارا پوشیده است قبارا خواهد پوشیده قبارا پوشیده
 قبا و اغسته - قبا به نه و اغندی - قبا دی
 قبارا پوشیده است قبارا خواهد پوشیده قبارا
 اغسته - قبا دی اغوستی ده - قبا به و اغندی -
 پوشیدی قبارا پوشیده قبارا خورده پوشیده

قبادی نه واغسته - قبادی نده اغستی - قبايه نه واغندا
 - قبا را بنوشيدی - قبا را بنوشیده - قبا را نخواهی پوشید -
 قباي واغسته - قباي اغستی ده - قبايه نه واغندم
 قبا را پوشیدم - قبا را پوشیده ایم - قبا را خواهم پوشید
 قباي نه واغسته - قباي نده اغستی - قبايه نه واغندا
 قبا را بنوشیدم - قبا را بنوشیده ایم - قبا را نخواهم پوشید
 پکری پسر کوه - پکری مد پسر کوه - پکری ستا مناسب نده
 دستار بزرگ - دستار بزرگ - دستار شام مناسب نیست
 پکری دیره پسر کوه - چه سنت ده رسول الله ده -
 دستار بسیار بزرگه میباش که سنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 پکری به پسر کوه - پکری به پسر کوه ده - پکری به پسر کوه
 دستار را بزرگ کرد - دستار را بزرگ کرده است - دستار را بزرگ خواهد کرد
 پکری به پسر کوه - پکری به پسر کوه نده - پکری پسر کوه
 دستار را بزرگ نکرد - دستار را بزرگ کرده نیست - دستار را بزرگ نخواهد کرد
 پکری دی پسر کوه - پکری دی پسر کوه ده - پکری به پسر کوه
 دستار را بزرگ کردی - دستار را بزرگ کرده - دستار را بزرگ خواهی کرد -
 پکری دگر نکره - پکری دی پسر کوه نده - پکری به پسر کوه
 دستار را بزرگ نکردی - دستار را بزرگ نکرده - دستار را بزرگ نخواهی کرد
 پکری می پسر کوه - پکری می پسر کوه ده - پکری به پسر کوه
 دستار را بزرگ کردم - دستار را بزرگ کرده ایم - دستار را بزرگ نخواهم کرد -
 پکری می پسر کوه - پکری می پسر کوه نده - پکری به پسر کوه
 دستار را بزرگ نکردم - دستار را بزرگ نکرده ایم - دستار را بزرگ نخواهم کرد

چارگزی ترملاوه توه - چارگزی ترملا مه توه -
 چارگزی بهر به بند - چارگزی را بر کر میند -
 چارگزی دیره ناروا ده - په ترک کنسی فائده نسته -
 چارگزی بیدر نارواست - در بستن و سه فائده نیست -
 چارگزی ترملا کوه - چارگزی ترملا کوه ده - چارگزی
 چارگزی را بر کر کرد - چارگزی را بر کر کرده است - چارگزی را
 به ترملا کوهی - چارگزی به ترملا کوه - چارگزی به
 بر کر خواهد کرد - چارگزی را بر کر نکرد - چارگزی را
 ترملا کوهی نده - چارگزی به ترملا کوهی - چارگزی می
 بر کر نه کرده است - چارگزی را بر کر نخواهد کرد - چارگزی را
 ترملا کوه - چارگزی می ترملا کوهی ده - چارگزی به ترملا
 بر کردی - چارگزی را بر کر کرده - چارگزی را بر کر نخواهد کرد
 چارگزی می ترملا کوه - چارگزی می ترملا کوه نده
 چارگزی را بر کر نکردی - چارگزی را بر کر نکرده - چارگزی را
 چارگزی به ترملا کوهی - چارگزی می ترملا کوه
 چارگزی را بر کر نخواهی کرد - چارگزی را بر کر کرده
 چارگزی می ترملا کوهی ده - چارگزی به ترملا کوه
 چارگزی را بر کر نکردی - چارگزی را بر کر کرده ایم - چارگزی را
 چارگزی می ترملا کوه - چارگزی می ترملا کوه نده - چارگزی به ترملا کوه
 چارگزی را بر کر نکردم - چارگزی را بر کر نکرده ایم - چارگزی را
 چارگزی به ترملا کوه - دقصب پرتوکت و کوه -
 چارگزی را بر کر نخواهم کرد - از قصب تبنان بکن -

دَقَصَبِ پَر توک مَه کوه - دَسَیْدِی قِیص و کوه -
 از قصب تبنان مکن از سیدی بیرهن مکن -
 دَسَیْدِی قِیص مَه کوه - و ریشم زینت دَنخودی -
 از سیدی بیرهن مکن ابریشم زینت زنان هت
 اونا ریشم و ولره - خدا یورسول ناره واکری می
 دمر مردان را خدا ورسول ناره کرده هت
 هم پد غه رنگ سپین زره - اوسره زره نار وادی -
 هم بهرین قسم نقره و طلا ناره هت -
 پرهیزدی مردان مسلمانان و رخن دیر کوی -
 پرهیز مردان مسلمانان از و بیار کنه وار
 چری نروی چه په اغوستن سره ددوی خان سزا
 جائے نباشد که به لباس اینها جان خود را بخواهد
 د اوس کوی - او کتی بقدر ده یوه مثقال د سپین
 آتش کند - و انگشتری بقدر یک مثقال نقره
 که حاکم یا قاضی یا مفتی به دیاره دهر د کاغذ
 اگر حاکم یا قاضی یا مفتی از بهر مهر کاغذ
 پلاس کوی - باک می نشسته - کتی پلاس کوه -
 بدست کند - باکش نیست انگشتری را بدست کن -
 کتی پلاس مکوه - کتی شه کوی - کتی پلاس کوه
 انگشتری بدست مکن انگشتری چه میکنی - انگشتری را بدست کرد
 کتی پلاس کوی ده - کتی به پلاس کوی -
 انگشتری را بدست کرده ست - انگشتری را بدست خواهد کرد -

کتی دی پلاس کوه - کتی دی پلاس کوی ده -
 انگشتری را بدست کردی انگشتری را بدست کرده -
 کتی به پلاس کوی - کتی به پلاس کوه - کتی می پلاس کوی
 انگشتری را بدست نخواهم کرد - انگشتری بدست کردم - انگشتری را بدست کرده ام
 کتی به پلاس کرم - کتی می پلانکره - کتی می پلاس کوی
 انگشتری را بدست نخواهم کرد - انگشتری را بدست نکردم - انگشتری را بدست کرده ام کوه
 کتی به پلاس نکرم - هم پد غه قیاسی هغه نور هم زده
 انگشتری را بدست نخواهم کرد - هم بهرین قیاس در بکار الفاظ را می یابند
 اتم باب پیمان کیند هغو الفاظ وجه اصل نشینان
 مشتمل بر بیان همان لفظها که در نشینان وی
 او مالداران می دیر مستعملونیه اوسر کار ددی
 یا مال داران اش بید مستعمل میکنند و هر کار ایشان باشد
 غوایه و تیره - غوایه مه تیره - غوایه وه پیایه غوایه مه پتیا
 گاؤ مارا سته مکن - گاؤ مارا سته مکن گاؤ مارا بچران گاؤ مارا بچران
 غوایه پریر ده - چه پخپله خیری - غوایه دنگردی
 گاؤ مارا بگذار که خود بچرد گاؤ مارا چاق کرد
 غوایه خاربه دی - غوایه خاربه کوه -
 گاؤ مارا چاق هت گاؤ مارا چاق کرد
 غوایه می خاربه کوی ده - غوایه به خاربه کوی -
 گاؤ مارا چاق کرده هت گاؤ مارا چاق خواهد کرد
 غوایه می خاربه نکوه - غوایه به خاربه کوی ندی
 گاؤ مارا چاق نکرد گاؤ مارا چاق نکرد هت

غیلبی دی وگو - غیلبی دی لوی دی غیلبی به ولوش

گوسفند یا دوشیده گو سفند مارا دوشیده - گوسفند مارا خوامی دوشیده

غیلبی دی نه ولو - غیلبی دی ندی لوی غیلبی نه ولوش

گوسفند مارا ندوشیده گو سفند مارا ندوشیده - گوسفند مارا خوامی دوشیده

غیلبی می ولو - غیلبی می لوی دی - غیلبی به ولوش

گوسفند مارا دوشیدم - گوسفند مارا دوشیده ایم - گوسفند مارا خوامی دوشیده

غیلبی می نه ولو - غیلبی می ندی لوی غیلبی به ولوش

گوسفند مارا ندوشیدم - گوسفند مارا ندوشیده ایم - گوسفند مارا خوامی دوشیده

وقت دغرمی دی غیلبی را غلی دی - شپا پیرسه سترتی

وقت بنروزه است - گوسفند با آده است - چوپان برسن لبته است

وینچی ورسه کتوی ورواخله - لپیور و مین وی که ا

کنز برود یکا برایش برود از شیردره ششها پز برود

مزلکه واینده غیلبی پر پیایه - که واینه نه ووهلی پیایه

زمین علف است گوسفند مارا برود چران - اگر علف نبود بعد از آن برود

پسکلی سه بنه دی ترحد پیورته - بوده را درومی ماره وکورد

بهار اسال خوبت از حد زیاده - چوانان نه آید میر لبه کاز

شینه وخره وته غیلبی بوزه چه مهر اشی لبینه بپوزه

چوپان بطرف کوه گوسفند مارا میر - که میر پیاید از خوب برود

هم به دوی خوری دماخی کلون - هم هسی ناک و لو یاکو

هم اینها خوله خود کلبه ماخی را - هم چیلین تم بچوه کلک خله را

خرپ به دوی شی لکن ز یاتی - شود به پیری کیری یو

چاق آنها میشود از حد زیاده شیر بسید خواهد کرد -

غوایه به خاربه نکری - غوایه دی خاربه کیره - غوایه دی

گاو مارا چاق خوله کرد - گاو مارا چاق کردی گاو مارا

خاربه کیری دی - غوایه به خاربه کیره - غوایه به خاربه نکری

چاق کرده - گاو مارا چاق خوامی - گاو مارا چاق کردی

غوایه دی خاربه کیری ندی - غوایه به خاربه نکری

گاو مارا چاق کرده - گاو مارا چاق کردی

غوایه می خاربه کیره - غوایه می خاربه کیری دی - غوایه به

گاو مارا چاق کردم - گاو مارا چاق کرده ایم - گاو مارا

خاربه کیرم - غوایه می خاربه نکری - غوایه می خاربه کیری

چاق خوام کرد - گاو مارا چاق کردم - گاو مارا چاق کرده ایم

غوایه به خاربه نکرم - غیلبی وه پیایه - غیلبی مه پیایه

گاو مارا چاق خوام کرد - گوسفند چران - گوسفند چران

غیلبی را وله - لیری ورایله کیره - شود و لوش

گوسفند را بیار - بره مارا با ایشان راکن - شیر بدوش

شود مست کیره - شود مگوش - شود و لیر و ته پوز

شیر را ماست کن - شیر بدوش شیر را بره مارا بگذار

چی وروی خواران دن کردی - غیلبی به وگو

که بخورد - خوار مارا غرست - گوسفند مارا دوشیده

غیلبی به لوی دی - غیلبی به ولوشی - غیلبی نه ولو

گوسفند مارا دوشیده است گوسفند مارا خواهد دوشیده - گوسفند مارا ندوشیده

غیلبی نه لویه - غیلبی به نه ولوشی

گوسفند مارا ندوشیده است - گوسفند مارا خواهد دوشیده -

کز دی وه دسره ژمی دے - کز دی مه دروه اوس ساره نسته
 نیمه سیاه را برپاکن زمستان هت نیمه سیاه را برپاکن الحال کرامت
 کز دی می وه دروله - کز دی می درولی وه - کز دی می وه درولی
 نیمه سیاه را برپا کرد - نیمه سیاه را برپا کرده هت - نیمه سیاه را برپا خواهد کرد
 کز دی به نه وه دروله - کز دی می نده درولی کز دی نه وه درولی
 نیمه سیاه را برپا نکرد - نیمه سیاه را برپا نکرده هت - نیمه سیاه را برپا نخواهد کرد
 کز دی وه دروله - کز دی می درولی - کز دی به وه در -
 نیمه سیاه را برپا کردی - نیمه سیاه را برپا کرده - نیمه سیاه را برپا خواهد کردی
 کز دی می نه وه دروله - کز دی می نده درولی - کز دی نه وه دروله
 نیمه سیاه را برپا نکردی - نیمه سیاه را نکرده برپا - نیمه سیاه را برپا نخواهد کردی
 کز دی می وه دروله - کز دی می درولی ده - کز دی به وه دروله
 نیمه سیاه را کرده ایم برپا - نیمه سیاه را برپا کرده ایم - نیمه سیاه را برپا خواهیم کرد
 کز دی می نه وه دروله - کز دی می نده درولی - کز دی نه وه دروله
 نیمه سیاه را نکردیم برپا - نیمه سیاه را نکرده ایم برپا - نیمه سیاه را نخواهیم برپا کرد
 ولینده - مه لینده - وکوم لورته لیورده چری به واره و
 کچ کن - کوچ کن - بکدام طرف کوچ میکنی بجا زول میکنی
 وه لینس - لنبلی می - وه به لیپردی - نه وه لینس
 کچ کرد کوچ کرده هت کچ خواهد کرد نکرد کوچ
 لنبلی ندی - نه به ولیندی - ولینس - لنبلی می
 کوه نکرده هت نخواهد کچ کرد - کوچ کردی کوچ کرده -
 وه لیپرد - نه ولینس - لنبلی نه می - نه به ولیندی
 کوچ خواهد کرد کچی کوچ کچ نکرده - نخواهی کچ کرد

ولینس - لنبلی می - وه به لیپرد -
 کوچ کردم کوچ کرده ام - خواهم کوچ کرد
 نه ولینس - لنبلی نه می - نه به ولیندم -
 نکردم کوچ کوچ نکرده ایم - نخواهم کوچ کرد
 لرگی یا بوتهی وکرة ژمی راشی - لرگی او بوتهی مکوه
 بچوب یا بوننه بکن زمستان آید بچوب دبوته کن
 ژمی لالری دی - خدای زده چه شو به ژوندی می
 زمستان هنوز دور هت خدا میداند که تا که زنده خواهد بود
 ترا و بو پنخوا شوکت کا ولی نه کا بزى حوص مکوه
 از آب بیشتر کسی پائزار مانده کت حوص کن
 حریص محروم وی - نصیحت واخله - فایده به در کری
 حریص محروم می باشد نصیحت برادر - فایده خواهد داد
 لرگی می وه کوه - لرگی می کری دی - لرگی به وکری
 بچوب یا بیزم را کرد - بیزم را کرده است - بیزم را خواهد کرد
 لرگی می نه وکرة - لرگی می ندی کری - لرگی به نه وکری
 بیزم را نکرد - بیزم را نکرده هت - بیزم را نخواهد کرد
 لرگی دی وکرة - لرگی دی کری دی - لرگی به وکری
 بیزم را کردی - بیزم را کرده - بیزم را خواهی کرد
 لرگی دی نه وکرة - لرگی دی ندی کری - لرگی به نه وکری
 بیزم را نکردی - بیزم را نکرده - بیزم را نخواهی کرد
 لرگی می وکرة - لرگی می کری دی - لرگی به وکری
 بیزم را کردم - بیزم را کرده ایم - بیزم را خواهیم کرد

لرگی می ند و کره - لرگی می ندی گری - لرگی به نه و کره -

بیزم را کره - بیزم را کرده ایم - بیزم را نخواهم کرد -

میند و کره میند مکره - میند به چرت ته گو - پر زره

شزل کن شزل کن شزل کنجا تو میکنی بر کنه

میند او س - پید اثر می به چرت و لارس -

شزل باش بین زمستان کجا دکلام طرف خوابی رفت -

عبث سفر مه کوه - خیل خان به خوا سر -

عبث سفر سخن جان خود را خوار میکنی

نه باب به بیان کنش الفاظ چه بنکار بیان مستعمل
بهم باب در بیان نظرهای که بنکار بیان مستعمل میکنند

دهوسی بنکار کوه - دهر غه بنکار مه کوه - فایده ن لری

از آهو شکار کن از مرغ شکار کن فایده ندارد

هوسی ی وه ویشته - هوسی ی ویشته ده -

آهو را زد آهو را زده است

هوسی به وه ولی - هوسی می نه وه ویشته - هوسی ی

آهو را خواهد زد آهو را زده آهو را

نده ویشته - هوسی دویشته ده - هوسی به وه ولی - هوسی دی

زده است - آهو را خواهد زد آهو را

وه ویشته - هوسی دویشته ده - هوسی به وه ولی

زدی آهو را زده آهو را خواهد زد

هوسی دی نه وه ویشته - هوسی دی نه ده ویشته

آهو را زدی آهو را زده

هوسی به نه وه ولی - هوسی می وه ویشته - هوسی می

آهو را نخواهی زد آهو را زدم آهو را

ویشته ده - هوسی به وه ولم - هوسی می نه وه ویشته

زده ایم آهو را خواهیم زد آهو را زدم

هوسی می نده ویشته - هوسی به نه وه ولم

آهو را زده ایم آهو را نخواهم زد

توفک وه وله - توفک مه وله - توفک وزنه و

توفک بزنی - توفک بزنی - توفک را زنی بگیر سره

پس له هغه توفک وه وله - خطابه کم ولی - دازنه

بعد از آن توفک بزنی - خطابه کم خواهد زد - این یادگیر

پدار و کنش هم و غواره - که داسروی پر خوا صافی -

دما بدتش هم بخواد اگر باروتش بر طبیعت او صفا باشد -

توفک به بنه ولی - او که داسروی نخوا چف می ویشته

توفک خوب خواهد زد و اگر باروت او از طبیعتش چف باشد زدن

نه و که - توفک وزنه می وه بنه وه - وزنه می نیولی ده -

خواهد کرد توفک را دزن گرفت دزنه اش گرفته است

وزنه به وه نشی - وزنه می نه وه بنه وه - وزنه می نده

دزن را خواهد گرفت دزن را گرفت دزن را نه

نیولی - وزنه به نه ونشی - وزنه می نیولی و نیوه

گرفته است دزن را خواهد گرفت - دزن را گرفت

وزنه می نیولی ده - وزنه به وه نشی

دزن را گرفت دزن را خواهد گرفت

وزنه می نیولی ده - وزنه به وه نشی

دزن را گرفت دزن را خواهد گرفت

رنجک بی اور واخلی - رنجک دی اور واخست -
 رنجکش آتش نخواهد برداشت رنجک تو آتش برداشت
 رنجک دی اور اخستی دی - رنجک بدی اور واخلی
 رنجکت آتش برداشته است رنجکت خواهد آتش برداشت
 رنجک دی اور واخست - رنجک دی اور ندی
 رنجکت آتش برداشت - رنجکت آتش
 اخستی - رنجک بدی اور واخلی - رنجک می
 برداشته است رنجکت آتش نخواهد برداشت رنجک من
 اور واخست - رنجک می اور اخستی دے
 آتش برداشت رنجک من آتش برداشته است
 رنجک بی می اور واخلی - رنجک می اور واخست
 رنجک من آتش خواهد برداشت رنجک من آتش برداشت
 رنجک می اور ندی اخستی - رنجک بی می اور واخلی
 رنجک من آتش برداشته است - رنجک من آتش خواهد برداشت

رباعی

زہیم کفتره اجل شہین
 ددہ لوپری می زرگی شہین دے
 من کبوترم اجل شہین است
 از ترس وے دلم پر کین است
 کہ دانہ داخل صورت می ریوزد
 صیاد نیولی رانہ مکین دے
 اگر دانہ بردارم صورت من بیلوزد
 صیاد گرفته است بہر کین را

رباعی

رنجک بی اور واخلی - رنجک دی اور واخست -
 رنجکش آتش نخواهد برداشت رنجک تو آتش برداشت
 رنجک دی اور اخستی دی - رنجک بدی اور واخلی
 رنجکت آتش برداشته است رنجکت خواهد آتش برداشت
 رنجک دی اور واخست - رنجک دی اور ندی
 رنجکت آتش برداشت - رنجکت آتش
 اخستی - رنجک بدی اور واخلی - رنجک می
 برداشته است رنجکت آتش نخواهد برداشت رنجک من
 اور واخست - رنجک می اور اخستی دے
 آتش برداشت رنجک من آتش برداشته است
 رنجک بی می اور واخلی - رنجک می اور واخست
 رنجک من آتش خواهد برداشت رنجک من آتش برداشت
 رنجک می اور ندی اخستی - رنجک بی می اور واخلی
 رنجک من آتش برداشته است - رنجک من آتش خواهد برداشت

وزندہ دی نہ وہ نیوہ - وزندہ دی نہ دہ نیولی - وزندہ نہ وہ نس
 وزندہ را نگرتی - وزندہ را نگرتی
 وزندہ می وہ نیوہ - وزندہ می نیولی دہ - وزندہ بہ وہ نس
 وزندہ را گرفت - وزندہ را گرفته ایم
 وزندہ می وہ نیوہ - وزندہ می ندہ نیولی - وزندہ بہ نہ ونس
 وزندہ را نگرتیم - وزندہ نگرتی ایم - وزندہ نخواہم گرفت
 دغره بیکار آسان دی - اود سکی بیکار گران دی -
 بیکار کوه آسان است - دوز زمین ہوار - شکار گران است
 ہوسی پر راوار وہ - چہ زہ ورنہ پت سم کندہ می
 آہو را برین بگردان کہ من بایشان بہم شیوم - شاید کہ برنم
 کفتری اوزرکی اوہیلی - ہمہ سہی آر ول غواری
 کبوتر دیکہ در غابی ہم ہمچنین گردانیدن بخوابد
 کہ شوکی در واری او تہ در سبند ورنہ وہ نس
 اگر کسی بر شا بگرداند و شا در بند باشان بگیری
 خوانا خواہ بی پسکمو وہ ول - پدایہ شرطکہ رنجک
 خوانا خواہ بچم یا خرابی زد بین شرط اگر رنجک
 اوس واخلی - رنجک می اور واخست - رنجک می
 آتش بردارد - رنجکش آتش برداشت رنجکش
 اوس اخستی دی - رنجک بہ مے اوس واخلی
 آتش برداشته است رنجکش آتش خواهد برداشت ندی
 رنجک می اور واخست - رنجک می اور اخستی
 رنجکش آتش برداشت رنجکش آتش برداشته است

جوس نار کچه پاخه لیرده وطن دی بلخی دامقام پیرده
 جوس فریاد کرد که بر نیز کوچ کن وطن شما دیگر هست این بگذار
 یاران دی کوچ که خافه و نین رهزن ولاری پرمیاع رینده
 یاران شما کوچ میکنه خافل میبار رهزن که عبارت از شیطان است ایستادست بر شمع لزه کن

رباعی

اوی می شاختی که جگر خون اور می لکیری دزده په خون
 اشک من بیچکه ز جگر خون آتشم در میگیرد بخانه دلم
 عیش ددینا به پیر عمل شوکه چه خاورد و کوه کنبلی خون
 عیش دینا را پیر محمد چند خواهد کرد که خاکها بر کرد قبول خان مای

لسم باب در بیان لغات او داسما و مفرح و ود

مشتمل بر شش فصل اول فصل بیان کبیر سما و ود دوم باب در بیان لغات او داسما و مفرح و ود
 مشتمل بر شش فصل اول فصل در بیان امیایه آن چیزها

خیزون چه په سما کنس دی یا قریب و آسمان دی که در آسمان هست یا قریب آسمانست

غو - سپوزی - پیرونی - ستوری - تنای - بر لبینا آفتاب مهتاب پد رین ستاره پای و مرتبه برق
 سوره ووشنه - اورنج - اوره - شاختلی - زئی - واوره سرخ و سبز که بر آسمان ایستاده میشود نیم - ابر قطره و یا چکه آب - تراله - برف
 باد باران - وو - گرش - تندک - تکه - ساره - غازه باد باران باد گرد و غبار - صاعقه آسمان نیز صاعقه است سراگری

خاهبت - عزمه - نماز پینین - ما بنام - می شیب - نمر خات -
 بهشت - نمرزده - نماز پیشین - نماز شام - نیم شب - مشرق باریک

قبله - سهیل - قطب - شمال - پوسرت - کنبته -
 تله - جنوب - شمال - شمال - پاد - پاد

دوه و م فصل بیان کبیر حیوانا توچ و سوراغ انوی

سوی - نارینه - مبره - هلت - ساری - ماندینه - عورت مرد مردانه مرد بچه زن زن زن زن

جنلی - نر - بنجه - آس - اسپ - بجانر - غوی دفتز نر ماده اسپ مادریان کره گاودز

غوا - مخندار - اوش - اوبنه - جوکی - خرخاره ماده گاؤ گوساله شتر اردانه شتر بچه خر خر ماه خر

غیره - کچر - کچر - مییز - موز - وری - وزه کوره خر قاطر قاطر ماو میش قویج بره بز می ماده

وز - مرغومی - مرغوخیه - هوسی - هوسی - نوکینا بزی نر بزی نر ماده اش ماده اش آهوس نر ماده اش بزی نر

کبلی - غرختی - سپوره - سوی - شرمش - لیوه آهوبره قویج کوه پیش کوهی خرگوش گرگ بزرگ

کابره بل - کوب - بین - مزرری - سرکوزی - گندلیوه کفتار بزرگفتار غوس شیره خوک بزرگ کت

پرانای - کیدره - چجال - کورکین - خانکی پنگ روباه شغال گورکش سرخ شتی

کشف - شگون - سبزی - مزک - مبرک - مار - لرم -
 کاشیت جریه خادیت سوش کوروش - مار - لرم
 چ - میزی - چینی - پیشی - سپی - کوه - تازی
 کس سورج کرم کرمز سگ ریش تازی
 خندکی - سپی - گوگری - دریم فصل بیان مرغان
 کوه نادره سگ
 باز - شهین - های - گرگسی - یلاد - پنجه
 باز شاهین های گرگ نیزگرگ نیزگرگ
 ملاچرگک - کارک - کزک - کاعی - سایه - هیل
 کلاغ پیشه کلاغچه کلاغ کشت سار مغزوی
 بظ - کول - زانیه - لایه - کا - کوتان - کچیر
 بظ کرم کورنگ تراز کوتان
 مینا - طوی - بلبله - کفتره - نظوی - بمر - تارو - خرگه - کتوا
 بیل کیوز فخره بوم تورج بیسینه پاره
 فرکه - سیسی - کرک - مرخی - چرک - چرک - چوگک - توتی
 لیک توبی کرک ایضاگر خروس مایان بجه پرشترک
 چرندوکی - چپچی - هلی - غماشلی
 مرغ کوهک کارشغ بطن چوپر ترم
 حلوم فصل په بیان کسب د باقی اشیا موده
 سکره زرد - سپین زرد - میس - کلا بین - پاره
 طلا نقره مس قلع سیاه

اوسپنه - زیر - برنج - سرف - کت
 آهن برنج برنج سرب سگ هفت چوش
 دیک - کبوه - هرکاره - کاچوغ
 دیگ آفتاب روغن دانه قاشوغ کلان
 چچی - کوشی - چاره - توره - توفک
 قاشوغ خورد نیزه شوغ کارد تمشیر تفتک
 دسار چاره - استن - یوم کھی - سپاره
 پاک سوزن بیل پیشه بوت زن خال
 نغری - توبری - پمول - گهته - موغری
 سله پایه دیگ پیکام ایرن زن نیزه زن جمع مروارید
 مرغره - عنی - عنی - والی - والی - پیروان شروکی
 یک مروارید یک گنبد جمع گنبد یک گوشواره - گوشوار با سلفه بینی
 کتی - ریرم - اکوب - مری - کنجلی
 انگشتری مرجان کربا مبه کوزی
 کوج - گوگر - زس نیم - مردار سنک
 از جنس خاک کربا خروست کوزرد ندرنج مردار سنک
 رانجه - سحرف - اود - اوبه - باد - خاوری - غز
 شربه سون آتش آب باد خاک کوه
 کانی - دبره - سخر - کزنک - لوپ - زمکه - خون کودک
 سنگ سنگ سفار کلا کال کون زمین خانه - نازک لایق
 چپوئین - کزدی - پخول - سفرخی - مواند
 چوپوش سیه خانه سیخ بیلد تاب سیخانه

مردوی - کراست - کینه - تلثک و رستن - کجین
 خ نده میم کاف کاف کاف
 بالبت - مسله - لری - لری - بوتی - بوتی
 بالبت جاسنذ چوب چوب بوت بوت
 رود - واله - لبتی - قیص - پرتوک - خوی
 نه جوس جوسه بی پیرین تیان کاه
 لکی - کیش - دو بجه - دوهر - جابی - پیری
 لک کیش چله پیرین باده بیز چادر سفید جابی دستار
 بنی آدم - فریبت - پیری - لاس - پینه - پین
 لایک جن دست پان پانیا
 زنگون - نو - غولانج - تی - کته - کتی - نوک
 زانو نان پستان سرکتن انگشت انگشتا ناخن
 نوکان - غوز - پزه - خوله - خول - غابن
 ناخنا گوش بینی دهن دهنبا دندان
 اوری - شوندا - شوندا ان - مخ - وروخی
 دار و دندان لب بها روی ابرو
 سترگی - بانرو - زئی - بارخو - غاره - جفک
 پشما شرکان زخ کردن گلو
 بزیره - بریت - وینته - بمانج - اوزه - ملا
 ریش سپل نوی موی شانه شانه کر
 نش - ورون - پندی - کاسه - بنسک - کنجی
 شک ران ساق کاسه شهنک کتبی آب خردن

کوزه - کتوی - منکی - کودی - لغزی - سوده
 کوزه دنگ خوردگی کوزه کلان سفال اوچان سبد
 جلت - کیره - غله - کبنت - بوکری - غقم - اوشی
 جلت پنج کشت کشت قدسه از زمین کیکار گم جو
 پرویه - بیده - درمند - غوبل - ماش - منکی
 کاه بیه خرمن چوغل نیرماش
 بزدن - غونبت - وریشی - غونبی - غوری
 ارزان کال بیج گوشت روغن
 کوچی - شلنب - شود - مست - پوخته - اورد
 مسه آردنغ شیر مات پیر تازه تیج
 پیروی - شک - وری - وژغونی - زره
 تیمان کف چشم موش بزغیرا دل
 پینه - سبزی - پینتورگی - توری - پینتی
 جگر نف گزده سپرز قبره
 ولی - پوست - خاه - سولاغه - رسی
 شان بوسند چاه دوچ رسن
 واین - کوری - کاه کنبه - پلار زوی - خور
 دلیمان کاه کش نیز کاه کش پیر پسر خواهر
 وروس - اکا - اما - انا - تروری - مت
 برادر عم خال جده عمه زمین ریگناک
 مته - موت - مت - پت - نیکاره - شرگند
 بازو مشت سخی و کوشش لیا پوشید ظاهر نیز ظاهر

لور - لور - نه - بڼه - نیک - ثحیت - جوری

بالا دست چوب نه به خوب خوب بیت جوری

تکری - واره - واره - چنبری - شوئی - نکری

لوسی از حیت - بسید ریزه ویند چنبری نیز چنبری چادر

پرونی - لاس بندی - فصل بیان کنبد رختونو

چادر دست بند در بیان برنجا

تبه - زیبری تبه - لوی تبه - بته تبه - وه چکی - بشکارو

تپ تپ برقان دامنه نیز دامنه نیز دامنه دان لجنب

سره تبه - توده تبه - شاقوی - سه یکه تبه - کوی - شری

تپ لرزه تپ گرم تپ یک نیز تپ یک ابد رخنان

خوراره - کشوک شخیه - وراژه - دکال دانه - اورماله

گوشت خورک بزه کان دمنیل خازیر دانه سال شیر نیک

سپوی - حسیه - نیم سری - خاره - نس خوری - فو

خیشک حسوه درونیم سر چایر وک درونیم گرگ

کنک - کون - روند - یک گلد - وچن - ووجن

گنگ کر کور پچل گنگ خشل نام جانانه بادی

وؤ - سوزک - دغابش دورد - خوله خوزی - پچ

باو سوزاک درد دندان درد دهن درونیم

دستونی ول - ثاری - توری - دزره - شوله

درد گلو سوز خورک پهرز درد دل

دکولو پچ - دسر دورد - مده خوز -

درد روده - درد سر - تپ دق

فصل په بیان کنبد حروف و فو تجویز

ا ب ت ث ج ح خ ش ذ ز

ز ی ژ س ش س ص ض ط ظ ع ف ق ک

ک ل م ن پ لا عی -

تمثیلهای حروف که در افغانی آمده اینست

ت همچون پت چه همچون چاره - ش همچون خلوه - ش

همچون خبیرد همچون دودی در همچون لوده - ز همچون مود - ژ

همچون ژرا - ط همچون خرکط - س همچون بنادی - ک

همچون کل - ن همچون کون - یا کانی +

تمت بعون الله الملك الوهاب کتاب

معرفة الافغانی بید الخیر العیالیر محمد مؤلف

Kh. Sarwan
03.04.2009

(معرفة الافغانى)

حُرِّرَ وَمَعْرُوضٌ شَدِيدٌ بِجَنَابِ كَامِيَابِ مَطَالِبِ وَ
 مَقَاصِدِ مَآبِ الْمَخْدُومِ الْأَعْظَمِ مَالِكِ زَمَامِ حَكَمِ
 الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ الْمَخْصُوصِ بِالنَّفْسِ لَقَدْ سَيَّئَتْ
 الْمَكْرَمُ بِالرِّيَاسَةِ الْإِنْسِيَّةِ - دَسْتُورُ الْأَعَاظِمِ وَرِئَاءِ
 عَالِيَانِ - عَيْنُ أَعْيَانِ الْأَمَارَةِ - وَالذِّيَّوَانِ مَتَّبِعِ
 الْجُودِ وَالْأَحْسَانِ خَلِيفَةُ الرَّحْمَنِ - وَوَارِثِ بَيْعَاتِهِ
 أَخِرِ الزَّمَانِ - وَمُؤَيِّدِ مَذْهَبِ نِعْمَانِ بِالْحِجَّةِ وَالْبُرْهَانِ
 إِمَامِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُجَانِّ عَفِيٍّ سُلْطَانِ ابْنِ سُلْطَانِ ابْنِ سُلْطَانِ
 شَاهِ زَادَةَ سُلَيْمَانَ - خَلَدَ اللَّهُ ظِلُّ طُولِ الزَّمَانِ
 بِمَعْرِفَةِ آقَاوَجِيهِ خَيْرِ خَوَاهِدِ دَوْلَتِ خَلَدَادِ قَوْمِي بَنِيَانِ

مَدَّ ظِلَّهُ

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**